شیرازه

بازی گلوله‌ومرگ

شرق: «یک داستان اصیل ایتالیایی همان‌قدر که روی گلوله و خون می‌دهد، بوی زندگی از آن به مشام می‌رسد». وقتی این جمله روی جلد کتابی نوشته شده باشد تکلیفِ مخاطب با آن روشن است: «خون تُس» عنوان رمان یا نوولی است از الساندرو باریکو نویسنده مطرح ایتالیایی که به تازگی با ترجمه منوچهر رستمی در نشر کتاب‌پارسه منتشر شده است. آن‌طور که باریکو ابتدای کتابش نوشته حوادث و شخصیت‌های این کتاب تخیلی‌اند و به هیچ وجه واقعی نیستند و اصرار دارد که «اشاره مکرر اسامی اسپانیایی در آن نیز فقط جنبه خوش‌آوایی داشته و نباید به موفقیت زمانی یا جغرافیایی از تاریخ تعمیم داده شود. جنگ تمام شده است و مخاطب که از همان ابتدای کتاب دانسته نویسنده به هیچ وجه قصد مستندکاری ندارد پس در انتظار یا ارجاع به جنگ خاصی نیست... جنگ تمام شده اما از نظر «سالینا» جنگ تمام نشده. دست‌کم جنگ بین او و «مانولو روکا» که او را دکتر خطاب می‌کند و رمان با حمله او و همدستانش به خانه روکا برای گرفتن انتقامی سخت آغاز می‌شود: «سالینا گفت: به همدیگه رسیدیم دکتر. مانولو روکا بی‌آنکه چیزی بگوید به او نگاه کرد... - تو زمان زیادی رو از من گرفتی، می‌فهمی؟ - تو دیوانه‌ای سالینا. - سیصدکیلومتر راه آمده‌ام تا تو را از اینجا بیرون بکشم. و همین راه را مقدس می‌کند... - جنگ تموم شده... - این فاتح جنگ است که درباره پایان جنگ تصمیم می‌گیره که آیا جنگ تموم شده یا نه؟ - تو رفته زمان می‌خوای سالینا. جنگ تموم شده، همین. نمی‌خوای این رو بفهمی؟ - اما نه جنگ من و تو دکتر... تو نیست و نابود شده‌ای و کسی دیگر درباره تو سخنی نخواهد گفت. یارانت، از تو دست شسته‌اند، روکا، و یاران من هم خیلی گرفتارند. با کشتن تو لذت وافری به همه داده می‌شود. تو تاجور و بدقوواره‌ای دکتر... شما دیوانه‌اید... - خوب گوش کن دکتر. تو نمی‌دونی در طول چهار سال جنگ، چند بار شلیک کردم؟ دو بار. خیلی علاقه‌ای به شلیک‌کردن ندارم. اسلحه را دوست ندارم. هرگز نخواسته‌ام با خودم اسلحه حمل کنم. کشتن حالی بهم نمی‌ده. من جنگم رو نشسته پشت میز کارم انجام دادم... به من کاله کن روکا. گفتم به من نگاه کن. در تمام دوران جنگ، دو بار شلیک کردم؛ اولین بار در تاریکی شب به یک نفر و دومین بار هم از فاصله خیلی نزدیک به برادرم. می‌خوام چیزی بهت بگم. می‌خوام یک بار دیگه و برای آخرین بار شلیک کنم». سالینا مسیب مرگ برادرش را رکو روکا می‌داند برای همین بعد از جنگ برگشته تا از او انتقام دومین شلیکش را بگیرد که به مرگ برادرش منجر شده. برادر او در بیمارستانی به نام مرگ رفت که دکتر روکا در آنجا مسئولیتی داشت. «قبل از اینکه نیروهای ارتش سر برسند وارد این بیمارستان شدیم، ما به خواست خود وارد شدیم. تا شما رو بکشیم. اما پیدانتون نکردیم. در رفته بودید. اومدن ما رو در جوا احساس کرده بودید. رویوش سفید شکنجه را درآورده و فرار کرده بودید... ته سالن، برادرم را از بین بسترهای در یک تخت پیدا کردم. طوری نگاهم می‌کرد انگار سراب بسیار دوری هستم. سعی کردم باهاش حرف بزنم اما جواب نمی‌داد... گفتم او را از اینجا دور می‌کنم و همه‌جی تموم شده. اما انگار در دوزخ خودش فرو رفته بود...» ماجرای انتقام اما به همین‌جا ختم نمی‌شود. چراکه جز دکتر فرندان او هم در خانه‌اند که حلا با چهره واقعی پدر مواجه شدند و وارد بازی خون و مرگ می‌شوند.

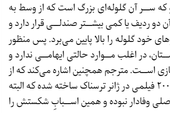

خون‌تُس
الساندرو باریکو
ترجمه منوچهر رستمی
نشر کتاب‌پارسه

درباره برخی ترجمه‌های کامران جمالی

از لسینگ تا برشت

پیام حیدرقزوینی

«انسان نیک سچوان» برتولت برشت آخرین یا یکی از آخرین ترجمه‌های کامران جمالی بود که در زمان حیاتش در تابستان سال پیش در نشر نیلوفر به چاپ رسید. کمی پیش‌تر «بازگشت کامپ»کام هلر به زاده‌اش» از لوفگانگ بیتز نیبر با ترجمه او در همان نشر نیلوفر منتشرشده بود. جمالی در این سال‌ها بیشتر به کار ترجمه مشغول بود اما در میان آثار او چندین دفتر شعر هم دیده می‌شود و می‌توان گفت که شعر برایش دغدغه‌ای جدی بود و احتمالا شعرهای منتشرنشده زیادی نیز از او باقی مانده است که شاید در آینده به چاپ برسند.

در میان ترجمه‌های جمالی آثار متفاوتی دیده می‌شود. او هم از چهرهای کلاسیک ادبیات آلمان‌زبان، مثل تئودور فونتانه و لسینگ، و هم از نویسندگان امروزی نظیر دریدانه در شیراخ و بیتز آثاری به فارسی ترجمه کرده است. در کنار این‌ها، آثاری از کوئنتر گراس و هانیریش بل و برشت و... هم دیده می‌شود و می‌توان گفت که او سلیقه متنوعی در ترجمه داشته است.

«افی‌بریست» فونتانه یکی از مهم‌ترین ترجمه‌های جمالی است که در تابستان ۱۳۹۵ در نشر نیلوفر منتشر شد. «افی‌بریست» از رمان‌های قابل توجه قرن نوزدهم ادبیات آلمان به شمار می‌رود که به لحاظ درونمایه به سه شاهکار دیگر قرن نوزدهم یعنی «مادام بوواری» گوستاو فلوبر، «آنا کارنینا» تالستوی و «تاتاری امیل زولا شباهت دارد. از همین‌رو معمولا در نقد آن به سه رمان دیگر هم اشاره شده است. فونتانه خیلی دیر و در دوره پایانی عمرش به رمان‌نویسی روی آورد درحالی‌که پیش از آن به عنوان روزنامه‌نگار، منتقد تئاتر و شاعر شناخته می‌شد. با این‌حال شهرت اصلی فونتانه با همین رمان به وجود آمد. «افی‌بریست» را می‌توان در دسته رمان‌هایی قرار داد که در زمان حیات نویسنده‌اش چندان قدر ندید و جایگاه واقعی‌اش پس از مرگ نویسنده رقم خورد. در این میان نویسندگانی چون توماس مان و گونترگراس اهمیت این رمان قرن نوزدهمی را نشان دادند. «افی‌بریست» اثری رئالیستی است که مثل اغلب آثار رئالیستی مهم تصویری از زمانه‌اش به دست داده است. فونتانه فونتانه چند ویژگی بارز دارد که یکی طنزی است که در روایت رمان‌هایش وجود دارد و دیگری شیوه‌ای است که نویسنده در توصیفاتش به‌کار بسته است. ازاین‌رو سبک فونتانه با عنوان «رئالیسم ادبی طنزآمیز» شناخته می‌شود. جمالی در بخشی از مقدمه «افی‌بریست» درباره علاقه توماس مان به فونتانه نوشته بود: «توماس مان کـه از نظر مهمی است که با ادامه‌دهنده‌ای راه فونتانه در داستان‌نویسی بود درباره افی‌بریست نوشته است، در سخت‌گیرانه‌ترین شیوه گزینش رمان، اگر به یک دوجین اثر بسنده کنیم، به ده یا شش رمان، افی‌بریست را نباید از چشم دور داریم. و در نامه‌ای که در ۱۹۴۲ نوشته است می‌گوید رمان فونتانه را یک بار دیگر با لذتی وصف‌ناشدنی خوانده است و خواندن رمان‌های حکومت‌داری آشنا بود و جهان‌بینی‌اش متأثر از باروخ اسپینوزا، کسی که خود تورات‌پژوه بود. اسطوره‌شناس و سال‌ها پیش از آنکه در پیری با حافظ آشنا شود، از جوالی قرآن را: «کلستان» و «شیرین و هم تلخ است، بوسه وداع از دوست حیرتی در حقتو و از کنار آن دریافت‌های پیشین دوران کودکی و جوانی همه پویایی و افزوندگی یافتند. وکرنه در ساحت ادبیات ساحت صفر و آفرینش بی‌بهره از میراث پیشینیان خود محروم می‌نماید.

«دیوان غربی-شرقی» البته که بر پایه گفت‌وگو شکل گرفته است و بی‌هیچ جای انکاری بیشترین مخاطب دیوان غربی-شرقی را تشکیل می‌دهد، یعنی یک بحث سال پیش که این‌بار با رجوع به کلاسیک آلمانی و ایرانی به گفت‌وگو شکل گرفته است و همین باعث می‌شود، جمالی در پیشگفتار خود کلیله و دمنه را با بایین می‌برد. پس منظور از کلوله در این داستان، در اغلب موارد حالتی ایهامی ندارد و همان وسیله شهربازی است. مترجم همچنین اشاره می‌کند که از این کتاب در سال ۲۰۰۲ فیلمی در رفتارتسک ساخته شده که البته چندان به داستان اصلی وفادار نبوده و همین اسباب شکستش را فراهم می‌آورد.

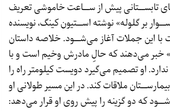

سوار بر گلوله
استیون کینگ
ترجمه امیرمحمد جوادی
نشر کتاب‌پارسه

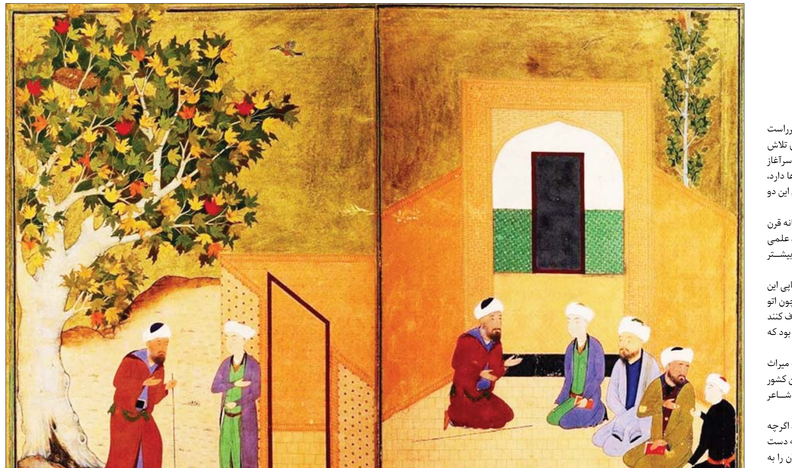

تصویر حکاکی از گلستان سعدی

به مناسبت دویست‌سالگی «دیوان غربی-شرقی» گوته و روز سعدی

سعدی در دیوان غربی-شرقی گوته

محمود حدادی

با سال ۲۰۱۹ میلادی «دیوان غربی-شرقی» گوته دویست ساله شده است و این زادسال سرراست مناسبتی -خاصه در آلمان- برای یادکرد دوباره از این کتاب است که در زمان خود کوپای تلاش سرایانده آن، یوهان ولفگانگ فون گوته بود در راه شکل‌دهی به یک ادبیات نوین جهانی در سراغاز عصر استعمار؛ عصر که این برابرنهاد معنوی، با سرچشمه‌های مشترکی که در فرهنگ ملت‌ها دارد، زمینه‌ساز دست‌کمی از تفاهم میان غرب و شرق در روزگاری شود که اوج‌گیری استعمار میان این دو پاره جهان- در بهره از دستاوردهای انسانی- فاصله‌ای هرچه بیشتر و دردناکتر می‌انداخت.

طبیعی است، واقعیت خودسر جهان به راهی سوای این آرمان ادبی رفت و خاصه از میانه قرن نوزدهم در عرصه سیاست جهانی آنچه بود غلبه استعمار بود و به‌هم‌خوردن توازن آبادانی، علمی و صنعتی ملت‌ها. نتیجه آن‌که تفاهمی متکی به فرهنگ و ادبیات در این میان پیوسته رنگی بیشتر باخت و به جای آن پیش‌داوری و بدبینی بود که در دو سو فضای ذهن‌ها را انباشت.

هم‌زمان در کشور تازه از چندپارگی فئودالی به درآمده و وحدت ملی یافته آلمان پیاپی این نیروهای ناسیونالیستی بودند کـه قدرت دولتی را به تصاحب درمی‌آوردنـد. پس رهبرانی چون اتو فون بیسمارک، و طبیعی است بسـی افراطی‌تر از او کوبلز و هیتلر هرگز خویش نداشتند اعتراف کنند که شـاعر ملی این کشور تعلق خاطری هم به فرهنگ و ادب مشرق زمین داشته است. چنین بود که «دیوان غربی-شرقی» دست‌کم برای قرنی در محاق افتاد.

تنها پس از شکسـت فاشیسم در میانه قرن بیستم، و در پی آن رجوع دوباره مردم آلمان به میراث ادبی عصر روشنگری، نیز پذیرشی که کارگران کشورهای مسلمان، خاصه ترکیه، برای کار در این کشور یافتند، افق فرهنگی را تا آنجا گسترده و مدارجو کرد که دیوان گوته میان آثار دوران پیری این شـاعر کلاسیک سرانجام به جایگاه بلند خود، جایگاهی که شایسته آن بود، رسید.

در ایـران هم کسـی این کتاب را تـا کوتاه‌زمانی پـس از جنگ دوم جهانی نمـی‌شناخت، اگرچه نسـخه‌ای از آن را همان سال ۱۸۱۹ هامر فون پورگستال، مترجم اثریتی غزل‌های حافظ، به دست میرزا ابوالحسـن خان شیرازی سپرده بود تا این وزیرمختار ایرانی در بازگشت از پاریس و از پس تهران، آن را به فتح‌علی شاه پیشکش کند که با کوتاه هم‌روزگار بود.

در دویستمین سال تولد گوته در سال ۱۹۴۹، یعنی بیش از هفتاد سال پیش بود که کزیده‌ای از این دیوان جهانی، به ترجمه آقای شجاع‌الدین شـفا، از محمل زبان فرانسه به فارسی درآمد. آمیختهای از ترجمه و برداشتی آزاد، بیشتر هم محدود به آن شعرها که گوته مدح‌وار از حافظ ستایش می‌کند. و حال - براسـاس همین محور برگردان متأثر از سـلیقه- بیش از هفتاد سال است که در ایران این شاعر کلاسـیک آلمانی را زیرنخوار خوان حافظ معرفی می‌کنند. شـاعری که با شناخت این همتای شرقی خود یک‌باره شـیفته و رامش‌جو، و حتی مرید او می‌شود و او را چنان از خود سرو برتر می‌یابد که گاه «از بیان حقیقت عمیق نهفته در اشعار این مقتدایش درمی‌مانده.

نقدهایی در این سـطح البته بیشتر در اینترنت نشانده می‌شـوند که اعتبار علمی کمتری دارد، اما برداشت‌هایی هم که در روزنامه و مجله‌های رایج می‌آیند، دیدی عجل‌نگرتر از این ندارند. گویا شنیدن ستایش، آن‌هم از چنان شاعر بزرگی که به بزرگی گوته، چنان گوش‌نوازی می‌کند -به‌ویژه اگر نیازی هم به کمبودیوشـی در کار باشـد- که در این هفتاد سال کسـی از خود نمی‌برسد آخر این امر چگونه ممکن؟

چگونه ممکن اسـت شـاعری از قرن هجدهم و نوزدهم چنان‌که گوته بود، با بهره‌ای که از میراث فلسـفه و فرهنگ یونان و رم باسـتان گرفته بـود و از روزن پنج زبان عمده اروپایی بر دسـتاوردهای نهضت رنسانس و جنبش روشنگری راه یافته بود، راه به اندیشه و آثار این همه شاعر و نمایشنامه‌نویس انگلیسـی و اسـپانیایی و ایتالیایی و فرانسـوی برخاسـته از چندین قرن پرتحول فکری، کسی که با فیلسـوفانی چون کانت، شـیلر، گوتفرید هـردر هم‌روزگار بود و بـا آن‌ها آشـنا و در رفت‌وآمد؛ نیز با هنرشناسان و طبیعت‌پژوهانی چون برادران هومبلد، کسی که با آرای ولتر، مونتسکیو و ژان ژاک روسو در زمینه‌های حکومت‌داری آشنا بود و جهان‌بینی‌اش متأثر از باروخ اسپینوزا، کسی که خود تورات‌پژوه بود. اسطوره‌شـناس و سال‌ها پیش از آنکه در پیری با حافظ آشنا شود، از جوالی قرآن را: «کلستان» و «شیرین و هم تلخ است، بوسه وداع از دوست حیرتی در حقتو و از کنار آن دریافت‌های پیشین دوران کودکی و جوانی همه پویایی و افزوندگی یافتند. وکرنه در ساحت ادبیات ساحت صفر و آفرینش بی‌بهره از میراث پیشینیان خود محروم می‌نماید.

«دیوان غربی-شـرقی» البته که بر پایه گفت‌وگو شکل گرفته است و بی‌هیچ جای انکاری بیشترین مخاطـب دیوان غربی-شرقی را تشکیل می‌دهد، یعنی یک بحث سال پیش که این‌بار با رجوع به گفت‌وگوی گوته با دیگر شاعران فارسی گو اشاره کنیم. این بار با بسیار بزرگ:

گوته سعدی را از راه ترجمه‌های شناخت که در قرن هفدهم، یعنی یک بحث سال پیش از ترجمه حافظ، مسـتقیم از زبان فارسـی به آلمانی درآمده بود. در ضمن در سال ۱۷۷۱، در بیسـت‌ودوسالگی در شـهر استراسبورگ با کتفرید هِردَر آشنا شد و این فیلسوف که کشیش و توراث‌پژوه هم بود، شوقی بسـیار به ادبیات تهذیبـی- آموزشـی داشت و بر همین اساس سـعدی را بزرگ‌ترین شاعر فارسی‌زبان می‌دانسـت، شاعری برپورده اقلیم معتدل فارس. و این اشاره به اقلیم از چهرهٔ آرزو که وی شرایط اقلیمی را در شـکل‌گیری شـخصیت انسـان‌ها تأثیرگذار می‌دانسـت و همین عقیده را هم با گوته در میان گذاشته بود. و آیا به‌راستی برای این دیده‌اند او نمی‌توان مبیع شاعدی آورد، حتی وقتی که عرفان حوزه فارس را با عرفان خاوران بسنجیم؟

از ابوالحسـن خرقانی در میهمان‌نوازی‌اش فراسـوی کیش‌ها، این سخن شهره است که: «اویی را که به این سـرا درآید، نانش دهید و از نامش میرسید. چه، آن کسی که نزد باری‌تعالی به جاه ارزد، بر خوان ابوالحسن به نان ارزد.»

به آهوان نظر شیر آفتاب بکیر!
به ابروان دوتا قوس مشتری بنشکن!»
یا:
«در روی خود تفرج صنع خدای کن
کاینه خدای‌نما می‌فرستمت»

و این همـهـویی نگاه حافظ با سعدی باز ما را به یاد آن سـخن کتفرید هردر در باب تأثیر اقلیم بر منش انسـان‌ها می‌اندازد، سخنی که در «دیوان غربی-شرقی» گوته بازتابی کمابیش مستقیم می‌یابد در آنجا که در مقاله «اشاره‌ای اجمالی به شرق» می‌آورد: «تأثیر شرایط فرهنگی-اقلیمی را بر شکل‌یابی انسان و خصوصیات جسمانی او هیچ‌کس انکار نمی‌کند. اما هرباره در خاطرهان نمی‌ماند که شکل حکومتی هم به سهم خود نوعی ساختاری اخلاقی-اقلیمی به وجود می‌آورد که در نتیجه آن منش‌ها پرورشی متفاوت می‌یابند.»

و اما در بازگشتی دوباره به آنچه در سعدی ویژه و برجسته است:

در تاریخ ایران، خاصه در دوران تازه‌تر، کمتر پیش آمده اسـت که قدرت دولتی روشـنفکران کشـور را برتابد. یا که روشنفکران در رفتار دستگاه سلطه چندان مدارایی نشان بدهند که بتوانند با بشود با آن از در تفاهم و تعامل درباید. اینکه پس سـاماندان ادب‌پرور بودند و در نتیجه فارسی در خراسان بی دودمان فرصت ویژه‌ای دوباره یافت -فرصتی دوامش خود تا به دوره فردوسـی- استثنایی است بر قاعده‌ای که در هر بار ویرایی بیش از پیش گسترده‌تر می‌آید. در تاریخ این طرد و قهر دوسویه هزارسالـه که نخچکسـی از آن سو و نفی و تندروی از آن سو در حیطه این فرهنگ به ابتلایی مزمن بدل کرده اسـت، سعدی نمونه عالی روشن‌فکری اسـت که در عین حفظ پای‌دامان آلودگی به ملزومات قدرت، با صحیاتی قدرت -که آن بخشایری از بشر شاعانی اسدپرور بودند- تعامل و تفاهم داشت، چندان‌که آن نفی و نابـودی شـاعری سورمنشـانه‌اش در کیش‌خواهی‌اش او را از دید قدرت چنین سخنی از انسان تمامیت‌خواه، فضیلت قناعت و صبوری را برجسته می‌سازد. خیلی جای که حتی در دولتی به این فرزانه میدان داد چتر سـخنش بندآمیز خود را بر سـر تمامی یک ملت بگسـترد، بر سر رعیت هم چندان که بر سر شاهان، و همچنان باید آرزوخواه قدرت بود تا از میان مدارا و جامعیت ادراک که روش‌فکرتر بتواند در کنار آن شکیبایی- و به لطف آن سهم در نقش‌دادن به جامعه را امری ممکن ببیند.

باری سـخن فرزانه سـعدی چندان فروغ داشت که نگاه خسـت‌وجوگر گوته او را هم در ساحت شعر فارسی دریابد و برایش در دیوان شرقی خود جایگاهی قائل شود که درخور اندیشه و مقام اوست.

گوتـه در بخـش مطالعات دیوانـش، در آن صفحـات که به مطلوبی سـعدی می‌پردازد، بیش از هرچیز به سـفرهای پرشـمار این شـاعر قرن هفتم، قرنی که همزمان بوده اسـت با جنگ‌های صلیبی اشـاره می‌کند. این گشـت‌وگذار در پهنه جهان شـیوه‌ای از زندگی اسـت که در فرهنگ اروپایی معاصر دارد و در شناخت گوتـه و کنار جهان دستاورد بیشتری هم. پس درک سـعدی را هم در این خطه از مغرب‌زمین اسـان می‌برد که «گلسـتان» وی در روزگاری برآشوب به آنجا راه یافت. در واپ جنگ‌های سـی‌سالـه عقیدتی میان پیروان کیش پروتستان و کاتولیـک، به تعبیری در روزگاری که مرد بلادیده از دیار به حکمت‌آموزی نیاز داشتند و در این اثر تدبیر و تسلا می‌جستند.

و اما در بخش اشـعار دیوان خود، اولین سخنی که گوته از سـعدی می‌آورد تحمیدیه همین گلستان اوست. آنجا که سعدی پس از یادکرد از خدا می‌آورد: «هر نفسی که فرو می‌رود مـعد حیات است و چون برمی‌آید مفرح ذات.»

گوته که به سـهم خود و دسـت‌که به کواهی «تراژدی قاوست»، که موضوع کانونی‌اش جدال نیک و بد در سـینه انسان و سـاحت هسـتی اسـت، به شناختی دیالکتیکی از نظم جهان رسیده بود و نمونه‌های عالی از آن را در سازواری تنفسی- در سوخت‌ساز دم و بازدم عنصر زنده می‌یافت. از دیدی وحدت وجودی -به همچنین نگاه شاعرانه به اسطوره توراتی آفرینش- این دم و بازدم را به نفخه نخسـتین و دمـی‌بخش خدایی پیوند هم- پس در بازسـازی این بخش از تحمیدیه «گلسـتان» واژگانی را به دوش می‌کشد تا این مفهوم را در بعد دیگر تجربه عملی انسانی عینی‌تر هم. و به این ترتیب به توصیف شـیوه‌ی سـعدی از نظام دیالکتیکی سینه انسان نمودی بارزتر و رنگی فلسفی‌تر می‌بخشد:

«هر نفسی دو نعمت است
دم فروبردن و از پی آن بر‌آمدن.
آن تنگنا می‌آورد، این تازگی.
چنین، زندگی ترکیبی است سحرانگیز.
دمی که در تنگنایت می‌گیرد، بر خدای سپاس بگذار
و سپاس بر خدای آن دم نیز که رهایی‌ات می‌بخشد.»

این الهام خود از آن سـخن سـعدی، گوته همچون دعایی در ابتدای دیوانش در فصل «مغنی‌نامه» و در آغاز سـفر معنوی خود به دنیای اندر مشـرق‌زمین و خاصه دنیای شـعر فارسی می‌آورد. و اما بعد بیش از همه در فصل «حکمت‌نامه» دیوانش اسـت که از نو بر سـر سخن حکمت‌آمیز سعدی برمی‌گردد، زیرا که این فصل از دیوان او دربرگیرنده گزین‌گفته‌ها و اندرزهای اوبند. توضیح این‌که گوته -که خود فرزندی از نهضت خردباور روشنگری زیر پای بیل- گرایشی آشکار به گونه‌های ادبیات پندآموز مانند تمثیل و مثل داشت، چه در برخی اشعار تعلیمی-فلسفی‌اش، چه در رمان‌ها یا که نمایش‌نامه‌هایش.

و اما در آنچه شرط مدارا و مردم‌داری است. گوته در دیوانش ترجمه‌ای منظوم از این نقد سعدی می‌آورد که: «حق جل اعلا؛ می‌بیند و می‌بوشد، همسایه نمی‌بیند و می‌فروشد.»

نیز در آنچه شرط حرمت به جان همه موجودات است، الهامی هم از این بیت «گلستان» که: «زیر پایت که بر دلی حل مور/ همچو حل توست زیر پای پیل.» الهام گوته از این بیت به نیز قرار است:

«روزی پای مور سر عنکبوتی گذاشتم و با خود اندیشیدم آیا خداوند نخواسته بود که او هم چون من از نعمت این روز سهمی برگیرد؟»

این حساسیت در قبال جان و حیات همه موجودات را، در ضمن گوته شاخص منش «ورتر جوان» خود نیز قرار می‌دهد. آنجا که ورتر عمر آدمی را در سـاحت بی‌مرز و کران طبیعت ناچیز می‌شـمرد، لحظه‌ای که در هر نفس کاهش می‌گیرد و بنای هستی آدمی را ویران می‌کند و آدم به سهم خود نیز از این ویرانگری گریزی ندارد. زیرا «آن معصومانه‌ترین گشـت‌وگذار او به قیمت جون هزاران کرم بنیوا تمام می‌شود و هر قدمی که بر زمین برمی‌دارد، بنای لانه به نسد زحمت برپا آورده موریچه‌ها را ویران، و جهانی کوچک را بدل به گوری پرعذاب می‌سازد...».

و اما در بیان چرخه امواج زمان و آمد و شد نسل‌ها با آرزوهایشان، در ترجمه‌ای این سخن سعدی را وام می‌گیرد که:

«هرکه آمد عمارتی نو ساخت
رفت و منزل به دیگری پرداخت-
آن دگر رفت همچنین هموسی
وین عمارت به سر نبرد کسی»

و بـه این عبارت بازگویش می‌کند: «هر که یا به جهان می‌گذارد، عمارتی نو می‌سـازد، و می‌رود و نابرداخته به دیگرینی واگذارد...».

در «حکمت‌نامه» از جمله می‌خوانیم هم:

«بزرگوارا، در این کلبه حقیر به لطف درآ
که بزرگ‌ترش هم می‌توان ساخت
ولی زمین از آن چه سود؟»

که البته وامی است از این غزل سعدی که:

«چو خاکه محقر است و تاریک
بر دیده روشنت نشانم».

و اما منظور گوته از «کلبه حقیر» شاید اشاره رندانه او باشد به «دیوان غربی-شرقی»اش.

و اما دیوان گوته فصلی هم دارد با عنوان «رنج‌نامه». فصلی مناسب سخن از بیان این شاعر کلاسـیک آلمانی را زیرخوار حواظ حافظ معرفی می‌کنند. شـاعری که با شناخت این همتای شرقی خود یک‌باره شـیفته و رامش‌جو، و حتی مرید او می‌شود و او را چنان از خود سرو برتر می‌یابد که گاه «از بیان حقیقت عمیق نهفته در اشعار این مقتدایش درمی‌مانده.

نقدهایی در این سـطح البته بیشتر در اینترنت نشانده می‌شـوند که اعتبار علمی کمتری دارد، اما برداشت‌هایی هم که در روزنامه و مجله‌های رایج می‌آیند، دیدی عجل‌نگرتر از این ندارند. گویا شنیدن ستایش، آن‌هم از چنان شاعر بزرگی که به بزرگی گوته، چنان گوش‌نوازی می‌کند -به‌ویژه اگر نیازی هم به کمبودیوشـی در کار باشـد- که در این هفتاد سال کسـی از خود نمی‌برسد آخر این امر چگونه ممکن؟

چگونه ممکن اسـت شـاعری از قرن هجدهم و نوزدهم چنان‌که گوته بود، با بهره‌ای که از میراث فلسـفه و فرهنگ یونان و رم باسـتان گرفته بـود و از روزن پنج زبان عمده اروپایی بر دسـتاوردهای نهضت رنسانس و جنبش روشنگری راه یافته بود، راه به اندیشه و آثار این همه شاعر و نمایشنامه‌نویس انگلیسـی و اسـپانیایی و ایتالیایی و فرانسـوی برخاسـته از چندین قرن پرتحول فکری، کسی که با فیلسـوفانی چون کانت، شـیلر، گوتفریـد هـردر هم‌روزگار بود و بـا آن‌ها آشـنا و در رفت‌وآمد؛ نیز با هنرشناسان و طبیعت‌پژوهانی چون برادران هومبلد، کسی که با آرای ولتر، مونتسکیو و ژان ژاک روسو در زمینه‌های حکومت‌داری آشنا بود و جهان‌بینی‌اش متأثر از باروخ اسپینوزا، کسی که خود تورات‌پژوه بود. اسطوره‌شـناس و سال‌ها پیش از آنکه در پیری با حافظ آشنا شود، از جوالی قرآن را: «کلستان» و «شیرین و هم تلخ است، بوسه وداع از دوست حیرتی در حقتو و از کنار آن دریافت‌های پیشین دوران کودکی و جوانی همه پویایی و افزوندگی یافتند. وکرنه در ساحت ادبیات ساحت صفر و آفرینش بی‌بهره از میراث پیشینیان خود محروم می‌نماید.

«دیوان غربی-شرقی» البته که بر پایه گفت‌وگو شکل گرفته است و بی‌هیچ جای انکاری بیشترین مخاطـب دیوان غربی-شرقی را تشکیل می‌دهد، یعنی یک بحث سال پیش که این‌بار با رجوع به گفت‌وگوی گوته با دیگر شاعران فارسی گو اشاره کنیم. این بار با بسیار بزرگ:

گوته سعدی را از راه ترجمه‌های شناخت که در قرن هفدهم، یعنی یک بحث سال پیش از ترجمه حافظ، مسـتقیم از زبان فارسـی به آلمانی درآمده بود. در ضمن در سال ۱۷۷۱، در بیسـت‌ودوسالگی در شـهر استراسبورگ با کتفرید هِردَر آشنا شد و این فیلسوف که کشیش و توراث‌پژوه هم بود، شوقی بسـیار به ادبیات تهذیبـی- آموزشـی داشت و بر همین اساس سـعدی را بزرگ‌ترین شاعر فارسی‌زبان می‌دانسـت، شاعری برپورده اقلیم معتدل فارس. و این اشاره به اقلیم از چهرهٔ آرزو که وی شرایط اقلیمی را در شـکل‌گیری شـخصیت انسـان‌ها تأثیرگذار می‌دانسـت و همین عقیده را هم با گوته در میان گذاشته بود. و آیا به‌راستی برای این دیده‌اند او نمی‌توان مبیع شاعدی آورد، حتی وقتی که عرفان حوزه فارس را با عرفان خاوران بسنجیم؟

از ابوالحسـن خرقانی در میهمان‌نوازی‌اش فراسـوی کیش‌ها، این سخن شهره است که: «اویی را که به این سـرا درآید، نانش دهید و از نامش میرسید. چه، آن کسی که نزد باری‌تعالی به جاه ارزد، بر خوان ابوالحسن به نان ارزد.»

به مناسبت روز بزرگداشت سعدی

یک هفته با سعدی و سپهری

شرق: اول اردیبهشت مقارن است با روز بزرگداشت سعدی، شاعر کلاسیک مطرح فارسی. و به همین مناسبت، مؤسسه شهرکتاب به سالق هر سال برنامه‌ای با عنوانِ «یک هفته با سعدی» را برگزار می‌کند که با توجه به وضعیتِ موجود و شـیوع کرونا و اجرای طرح فاصله‌گذاری اجتماعی، این برنامه از امروز اول اردیبهشـت تا دوشـنبه هشـتم اردیبهشـت در فضای مجازی برگزار می‌شود و استادان و سـعدی‌پژوهان با مقالات، یادداشت‌ها، فایل‌های صوتی و تصویری و انتشـار آن در سایت و کانال شهر کتاب و مرکز سعدی‌شناسی و دیگر پایگاه‌های فرهنگی مخاطبان را در طول یک هفته با آثار و اندیشه‌ها و زندگی این شاعر برجسته ادبیات کلاسیک و معاصر بیشـتر آشنا می‌سازند. البته این بار برنامه سعدی‌شناسی یک تفاوت کوچک هم دارد و آن مصادف‌شدن روز بزرگداشت سعدی با چهلمین سـال درگذشت سهراب سپهری شـاعر معاصر است که به مناسبت همین تقارن، شـهر کتاب برنامه سعدی‌شناسی را وسـعت داده و از منتقدان و کارشناسان شعر معاصر نیز خواسته است تا در این یک هفته درباره سهراب سپهری و آثارش نیز مقالات و یادداشت‌هایی منتشر کنند.

به گزارش «مؤسسه شـهر کتاب»، قریب به یک دهه است که مرکز فرهنگی شـهر کتاب با همکاری مرکز برنامه ۵۰ساله‌ای را در عرصه جهانی برای بزرگداشـت سعدی و شـاعران و نویسندگان برجسـته دیگر کشـورها طراحی کرد که تا سـال جاری همایش سـعدی و پوشکن، سـعدی و یونس امره، سـعدی و سوائتس، سـعدی و متنبی، سـعدی و کنفیوس، سـعدی و ویکتور هوگو، سـعدی و پترارک، سعدی و شـیلر در ایران، روسیه، ترکیه، اسپانیا، چین، فرانسه، ایتالیا و آلمان برگزار شد و قرار بود که روز بزرگداشت سـعدی در سال ۱۳۹۹ در قالب همایش سعدی و متشکوویچ در ایران و لهستان برگزار شود که با شرایط کرونایی امکان برگزاری آن در سال جاری فراهم نشد و به زمان مناسب دیگری موکول شد. از این رو بزرگداشت سعدی و سـپهری در سال جاری با برنامه «یک هفته با سعدی و سپهری» از روز دوشنبه اول اردیبهشت تا دوشنبه هشـتم اردیبهشـت در فضای مجازی برگزار می‌شود و استادان و سـعدی‌پژوهان و سپهری‌پژوهان با مقالات، یادداشت‌ها، فایل‌های صوتی و تصویری و انتشـار آن در سایت و کانال شهر کتاب و مرکز سعدی‌شناسـی و دیگر پایگاه‌های فرهنگی، مخاطبان را با آثار و اندیشه‌ها و زندگی این دو شاعر برجسته ادبیات کلاسـیک و معاصر بیشتر آشنا می‌سازند. تاکنون مقاله‌های بسیاری دریافت شده است که به جنبه‌های مشترک شعر سعدی و سـپهری اختصاص دارد و برخـی از مقالات و آثار به‌طور مجزا اختصاصی به سـعدی یا سـپهری می‌پردازد. همچنین در طول این یک هفته شـعرخوانی و موسیقی از آثار این دو شـاعر پخش می‌شود. سعدی و سپهری یک تفاوت دیگر هم در ایران با مخاطبان بسـیاری همراه هسـتند و هم آثارشـان به زبان‌های دیگر ترجمه شده است و در میان شـاعران معاصر دو شـاعر بدین لایه‌ای برخوردارند. فروغ فرخزاد و سـهراب سپهری. مقالات فراوانی در مقایسه شعر سـپهری با شعرانی چون نازک‌الملائکه، الـف والدو امرسـون، عبدالوهاب البیاتی، جبـران خلیل جبران، سـن ژون پرس، ویلیام بلیک، جان دان، ابوالقاسـم شـابی، شارل بودلر، میخائیل نعیمه، آدونیس، ویلیام وردزورث، سعدی یوسف، عبدالمعطی حجازی، توماس اسـترن الیوت، لوپـی آراگون، ایلیا ابوماضی، بدرشـاکر السیاب و...نوشته شده است. در مورد مقام سـعدی نیز نیازی نیست که دربارهٔ موفقیت او در جهان گفته شود، چراکه همه می‌دانند سـعدی از اولین شاعران ایران فارسی است که آثار او از چهارصد سال پیش تاکنون به‌طور پیوسته به زبان‌های مختلف ترجمه شـده و برخی از اشـعار او در میـان مردم ایران و سعدی‌شناسـی و دیگر پایگاه‌های فرهنگی مخاطبان را در طول یک هفته با آثار و اندیشه‌ها و زندگی این شاعر برجسته ادبیات کلاسیک و معاصر بیشـتر آشنا می‌سازند. البته این بار برنامه سعدی‌شناسی یک تفاوت دیگر هم دارد و آن مصادف‌شدن روز بزرگداشت سعدی با چهلمین سـال درگذشت سهراب سپهری شـاعر معاصر است که به مناسبت همین تقارن، شـهر کتاب برنامه سعدی‌شناسی را وسـعت داده و از منتقدان و کارشناسان شعر معاصر نیز خواسته است تا در این یک هفته درباره سهراب سپهری و آثارش نیز مقالات و یادداشت‌هایی منتشر کنند.

به گزارش «مؤسسه شـهر کتاب»، قریب به یک دهه است که مرکز فرهنگی شـهر کتاب با همکاری مرکز برنامه ۵۰ساله‌ای را در عرصه جهانی برای بزر